

«در سال ۱۸۷۷ میلادی سلطنت ایران نیز جزو ممالک اتحادیه پستی آمد. در سفر اول ناصرالدین شاه به اروپا که در سال ۱۲۹۰ هجری قمری مطابق (۱۸۷۳ م.) اتفاق افتاد، در مراجعت چند نفر صاحب منصب پستی اطریشی استخدام کردند، این ها بعد از چندی به ایران آمدند و مشغول تعلیم اسور پستی شدند. یک عده ایرانی را تحت تعلیم قرار دادند تا اسور پستی را فراگرفتند، در سال ۱۲۹۲ پست ایران به شکل پست اروپا درآمد.»^۱

پست و تلگراف و تلفون: خطوط پستی مجموعاً قریب ۲۴۱ فرسخ (۱۵۰ کیلومتر) می شود که عبارتست از: راههای شوسه درشکهره، راههای غیر شوسه درشکهره، راههای پیاده رو و سواره رو.

«پست را در راههای شوسه و غیر شوسه، درشکهره و گاری چهار اسبه حمل و نقل می نمایند. در راههای قاطر و قاطر و اسب، و در راههای پیاده رو که روی هم رفته چندان اهمیتی ندارد، قاصد می رود... راههای گاری رو ۶۹۲ فرسخ طول دارد و راههایی که با اسب و قاطر پیموده می شود، ۱۰۴۴ فرسخ طول دارد. راههایی که به توسط قاصد پیموده می شود، ۵۸۲ فرسخ طول دارد.»^۲

در عرض سال (۳۱ - ۱۳۳) روی هم رفته ۴۶۲/۰۴۱ فرسخ (۲۸۸۳۱۴ کیلومتر) و در سال (۳۲ - ۱۳۳۱)، ۴۹۶/۴۴ فرسخ در ایران پست راه پیموده است. تا سال (۳۲ - ۱۳۳۱) اداره پست ایران دارای ۱۹۸ دفتر و ۱۵ شعبه و ۲۶۳ منزل و ۲۳۷ اسب و ۶۳۲ عرابه (درشکه و کالسکه و دلیجان و گاری) و ۲۶ سوار (قاصد غلام) بوده است. عایدات و مخارج اداره پستخانه در سالهای اخیر از قرار زیر است: سال ۳ - ۱۳۲۹ عایدات ۳۴۱۸۰۴/۵، مخارج ۳/۱۱۷/۴۲۱/۵، عایدات خالص ۳۰۰/۶۱۹/۰۰. راههای عمده پستی عبارت است از راه تهران به رشت، تهران به مشهد، تهران به تبریز، تهران به کرمانشان، تهران به همدان، تهران به شیراز، اصفهان به کرمان، مشهد به عشق آباد؛ دفترهای پستی در نقاط مهم همه روزه کاغذ می دهند و می گیرند. ولی در نقاط دیگر عموماً قبول و توزیع مکاتیب منحصر به همان روز رسید و حرکت پست است. از تهران عموماً پست هفته ای دو مرتبه برای نقاط مهم حرکت می کند.

تعرفه پستی در داخله: کاغذ، سیصد دینار و برای هر مثقال زاید وزن سه شاهی. ورقه پستی، صد دینار.

مطبوعات، صد دینار هر دو مثقالی.

نمونه تجارتنی، صد دینار هر دو مثقالی.

بسته پستی، بر حسب بیمه و مسافت از ده شاهی تا سه قران.

پست خارجه، از بنادر مهم بحر خزر هفته ای دوبار، و در زیستان یکبار به اروپا حرکت می کند، و در جنوب از بنادر مهم خلیج فارس از راه بمبئی، هفته ای یکبار به هند و اروپا

۱. امیرکبیر و ایران، پیشین، ص ۳۳۰ به بعد.

۲. محمد ز محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، پیشین، ص ۱۸۹.

می‌رود. تعرفه پستی ایران با ممالک خارجی که جزو اتحادیه عمومی پست بین‌المللی هستند، از قرار زیر است:

تعرفه پستی خارجه:

کاغذ، سیزده شاهی برای هر ۱۵ گرم.

ورقه پستی، شش شاهی.

مطبوعات، سه شاهی برای هر ۵ گرم.

کاغذ سفارش، بیست و شش شاهی.

مدت معمولی رسیدن پست به اروپا، از تهران به برلین یازده روز، از رشت به برلین نه روز، از تبریز به برلین هفت، هشت روز، از مشهد به برلین ده روز است.

در ایران روی هم رفته تا سال ۱۳۳۱ - ۳۲ قریب ۵۶ فرسخ (۹/۷۳ کیلومتر) خطوط تلگرافی بود با قریب ۲۵ فرسخ سیم تلگرافی. از این مقدار یک قسمت در دست خود ایران بود و بقیه متعلق بود به دولتها و شرکتهای خارجی.

دکتر آدمیت در پیرامون پستخانه جدید می‌نویسد: «دستگاه چاپخانه که در ۱۲۶۶ برپایه تازه‌ای تنظیم گردید، و قانونی هم برای آن نوشته شد، تا بیست سال بعد که پستخانه اروپایی برپاگشت، پیشرفتی نکرده بود. در آغاز صادرات مپهسالار قرار نوی وضع گردید... مقرر شد اجرت حمل کاغذ به هر شهری از قرار مثالی چهار شاهی یا دوست دینار معین شود. و برای اسانات پستی از قرار هر منی در هر فرسخ یکصد دینار مقرر گردید. تمبر هنوز باب نشده بود، به جای آن مهرهای دولتی به رنگهای گوناگون به کار می‌بردند. روی مهرها عدد هندسی نقش کرده بودند رقم سباق. برای حمل اسانات، قبض مخصوص چاپخانه چاپ شد. به دنبال آن در ۱۲۹۱ پستخانه ایران به سبک اروپایی درآمد. تمبر پستی رایج گردید و رابطه پستی منظم بین ایران و دنیا برقرار شد، و در ۱۲۹۴ ایران به سوسه اتحاد پستی جهانی پیوست... پستخانه مباحثت ریدرز اتریشی و نایب او دایر گردید... پست داخلی منظم گردید. اولین تمبر پستی در ایران ساخته شد، و پست ایران و اروپا به راه افتاد. به تعلیم کارآسوزان پستی پرداختند و به تدریج پست ایران سر و صورتی گرفت.»^۲

اولین خط تلگرافی: اولین خط تلگراف برقی که در ایران دایر شد، در سال ۱۲۷۴ بین قصر سلطنتی شاه و باغ لاله‌زار بود. دو سال بعد به دستگیری علیقلی میرزای اعتضاد السلطنه خطی بین تهران و سلطانیه کشیده شد و یکسال بعد آن را تا تبریز امتداد دادند. در همین موقع بود که انگلیسیها برای سربط ساختن لندن با بمبئی از راه خشکی، به وسیله تلگراف داخل مذاکره با ایران شدند. ابتدا در سال ۱۲۸۰ امتیاز خطی را بین خاقین و تهران و بوشهر گرفتند، سپس از جلفا به تهران خطی دیگر در سال ۱۲۸۶ کشیدند، و در سال ۱۳۱۹ خطی دیگر به دست انگلیسیها از کاشان به یزد و کرمان و سرحد بلوچستان دایر گردید. جمیع این خطوط پس از مر آسندن مدت امتیاز، به ایران واگذار شد و امروز همه در تحت اداره

۱. سید محمدعلی جمائزاده، گنج شایگان، بران، ۱۳۳۵ ق، ص ۱۶۸ به بعد.

۲. اندیشه شرقی، بهمن، ص ۲۵۳ به بعد.

مستقیم دولت است...^۱

سروش اصفهانی از برقرار شدن تلگراف در ایران در عهد ناصرالدین شاه اظهار شادمانی می‌کند: منت ایزد را که، آسان کرد بر عشاق کار عاشقان بی‌پیک و نامه در سؤال و در جواب کارها در روزگار شهریار آسان شدست سازمانهای جاسوسی: چنانکه گفتیم در دوره قاجاریه و مخصوصاً از عهد فتحعلی شاه به بعد، روز به روز فشار و دسیاسی سیاسی انگلستان و روسیه تزاری در ایران فزونی می‌گیرد و دولتین به وسیلهٔ عمال خود در دربار و وزارت امور خارجه از کلیهٔ نقشه‌ها و برنامه‌های اقتصادی و سیاسی ماسورین ایرانی با خبر می‌شدند و به کارشکنی می‌پرداختند. برای این که خوانندگان به درجهٔ نفوذ و مداخلهٔ اجانب در امور داخلی ایران واقف گردند، قسمتی از سواد کاغذ ساعدالملک را که به خط خودش نوشته، عیناً نقل می‌کنیم: ۷ شوال ۱۲۹۱، «تصدقت شوم، حالت این بنده در اینجا این اوقات نوعی شده است که من بعد مقدور خواهد شد مطالب و عرایض لازمهٔ خود را به توسط تلگراف عرض نمایم، نه با پوست (پست) بفرستد. آن که تلگراف رمز است مفتاح آن در دست اینهاست. به مجرد آن که تلگرافی به سفارت فرستاده می‌شود، فی الفور استخراج کرده از مطالب آن استحضار حاصل می‌نمایند، بعد روانه می‌کنند نه فقط این فقره در اینجاست، در خود تهران هم آنچه که بندگان اجل مشغول می‌شوند، تقریباً و قطمیراً وزیر مختار این دولت خبر دارد. مثل این است که در همه جا جاسوس آنها همراه جناب عالی است.

تلگراف اخیر این بنده که با خط رمز بود، در باب شرفیابی وزیر مختار، عرض و انفاذ نمود. بعد از دو روز از وزیر مختار تلگراف رسیده بود که تلگراف وزیر مختار ایران دایره چه فقره بود که حضرت اجل همین که از مضمون آن استحضار حاصل کرد، بدون آن که این تلگراف را به شاه عرض نماید، برداشت رفت سفارت انگلیس. از همه مقدم طاسمن را اطلاع داد و از او خواهش کرد که از شاه اذن و اجازه شرفیابی حاصل کرده بعضی عرایض لازمهٔ خود را عرض نماید، بدیهی است وزارتخانه که همان روز مضمون آن را می‌دانست به وزیر مختار اطلاع داد. حالا دوسه روز است که با این بنده در سر این فقره مکاتبه دارند. این بنده دید که انکار و تحاشی فایده ندارد... گفتم بلی درست است من به این مضمون هم تلگراف کرده‌ام... من تکلیف ماسوریتی خود را به عمل آورده‌ام... هرگاه حرف بی اصل و بی مأخذ است... به شما دخل ندارد مسئله‌ای است میان من و وزارت خارجه... ایراد شما در این باب بی معنی است... این عریضه را در کف پاکت جنرال قونسول تقلیس به اسم میرزا حسنخان فرستادم. باز خاطر جمعی ندارم که باز نکرده خواهند فرستاد. استدعا دارد کمال سراقبت را به عمل بیاورند.^۲

«سیاست استعماری انگلستان در هند ایجاب می‌کرد که هر چه زودتر دولت انگلیس

۱. عباس افشار، تاریخ مفصل ایران، ص ۸۴۱ به بعد.

۲. مجلهٔ بررسیهای تاریخی، سال ۱۵، ش ۱، ص ۲۸۲.

با ایجاد خطوط تلگرافی، رابطه سریع خود را با هند حفظ کند و از وقایع و انقلابات اجتماعی این سرزمین زرخیز با خبر گردد. شورش بزرگ هندوستان که در سال ۱۲۷۳ هـ (۱۸۵۷ م.) روی داد، بیش از پیش دولت انگلستان را متوجه لزوم استقرار روابط تلگرافی بین شرق و غرب نمود. بالاخره این فکر صورت عمل گرفت. خط تلگرافی بین لندن و هندوستان از راه کاله، پاریس، استراسبورگ، سوئیخ، وین به اسلامبول، و از آنجا از راه اسکوتاری، سیواس، دیاربکر، بغداد، بصره و بند فاو و میس به بوشهر، جاسک و کراچی می رسید و طول آن ۵۱۳ میل (۸۲۱۳ کیلومتر) می شد.^۱

دولت انگلیس بعداً مصلحت خود را در این دید که از طریق مناطق مرکزی ایران رابطه خود را با هندوستان برقرار کند. و بالاخره در ۱۸۶۲ میلادی در اثر مساعی استویک مقرر گردید از خانقین به تهران و از تهران به بندر بوشهر، از راه اصفهان شیراز یک رشته سیم تلگرافی بلا تأخیر کشیده شود و هر وقت دولت انگلیس لازم داشته باشد، مجاز باشد که به توسط صاحب منصبان تلگرافخانه ایران به هر نحو که صلاح بداند، با سیم مزبور سخا به نماید و قیمت آن را به سیزانی که بعدها معین می شود ادا کند. به این ترتیب، کشیدن یک خط تلگرافی به خرج ایران، به دولت تحمیل گردید و بعدها بیست قرارداد دیگر برای تکمیل یا جرح و تعدیل این قرارداد بین دولتین منعقد گردید، و سرانجام انگلیسیها موفق شدند استیاز کشیدن خطوط تلگراف خانقین، تهران-بوشهر و گوادر، جاسک بندرعباس و بندر هنگام و تهران-کاشان و تهران با سرحد بلوچستان و سیستان به ملک سیاه و بالاخره خطوط بین بندرعباس، بندر لنگه را به دست آورند.

استقرار این خطوط تلگرافی قطع نظر از محاسنی که داشت وسیله مناسبی برای دولت انگلیس بود تا به کمک آن نه تنها از وقایع و حوادث ایران مطلع گردد، بلکه می توانست به وسیله عمال خود به هر فتنه و فساد، دست بزند و گاه و بی گاه به نام اغتشاش و ناامنی که در مسیر خطوط تلگرافی پیش می آمد، یا به سبب حوادث طبیعی و جوی مثل سرما، گرما، توفان سیل و غیره که موجب بروز خساراتی در سیمهای تلگراف و پایه های آنها می شد، با نامه نگاریها و کشمکشهای فراوان اولیای وزارت خارجه را سورد باز خواست قرار دهد.^۲

از تهران می نویسند: این اوقات هر چه کاغذ از بلاد خارجه می رسد، **پستخانه و مطبوعات** در پستخانه به حکم دولت، سر آنها را باز می کنند، مبادا حرف **در عصر اختناق ناصری** قانون در آنها باشد. پادشاه خیلی از وضع پستخانه در ممالک ایران پشیمان و نادم شده. از این معنی در قلوب عامه نفرت عجیبی تولید نموده. سوء تأثیر این معامله وحشیانه، عالمی را متزجر ساخته است.

از کرمان می نویسند: نسخه های قانون متعدد از راه بمبایی به توسط اسنای آدمیت واصل می شود، امروز در این خاک وحشی که سرحد میان وجود و عدم است، صدای آدمیت کامل، در داده اید و بیچارگان انسانیت طلب را روح جدیدی بخشوده اید؛ بطوری که در

۱. محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، پوین، ص ۶۰۴.

۲. رده، مجله (در سیمهای تاریخی، سال ۱۷، ص ۱، ص ۷۵ به بعد) (مقاله سزنگ قائم مقامی)

مجالس ارباب ذوق، نوایی غیر از این آهنگ غیبی که مضراش به رشته جان مربوط است شنیده نمی‌شود، همانا وحشت ازین خاک برخاسته و آدمیت بر سنگ و خاک و خس و خاشاک اثر کرد و آن که بیشتر شیفته این دستگاه شده‌اند، بزرگان سلسله جلیله شیخیه می‌باشند، که اولی‌الالباب کرمان امروز آنانند...^۱

از تبریز می‌نویسند: ازین نوای روحانی که اثر نجات عیسوی دارد، روحی تازه در کالبدهای افسرده دمیده‌اند و پیل را از هندوستان یاد آورده، شبها درین قضیه جوامع متعدد در توی شهر و بیرون قلعه تشکیل می‌شود و اگر قانون طرب‌افزای سامع و قایل و نقل محافل است.^۲

از زنجان می‌نویسند: ارواح پاک این زمین خرم، شما را تبریک و تهنیت بسیار می‌گوید... این قدر مردم اینجا حریص بر این نامه نجات هستند که یک نسخه قانون را با دستخط دویت نسخه قویبه نمودند.^۳

در نامه دیگری از اسلامبول مورخه ذی‌حجه الحرام ۱۳۱۱، پس از مقدسه‌ای چنین می‌خوانیم:

«... دیروز رفته اوراق قوانین را از پست گرفتم، نمره بیست و هفتم زیاد بر حد تصور خوب است... هر جا بسته‌ها را باز می‌کنند، اگر قانون است بیرون می‌آورند و اگر مطالبی شبیه به مطالب قانون نوشته شده باشد، سیاه می‌کنند، و کاغذ را همان‌طور سر باز به صاحبش می‌دهند... یکی از رفقای اصفهان کاغذی مشتمل بر هزار التماس و آه و ناله و التجا می‌نویسد، امان است مبادا کاغذ برای من بنویسید یا چیزی بفرستید که هر کس این روزها اسم شما را در تهران ببرد یابدانند با شما مکاتبه دارد، دیگر کار او تمام است. می‌نویسد که این کاغذ را من مستقیماً به شما نمی‌فرستم، بلکه جوفاً می‌فرستم. عصر که از آنجا بیندازند در پست، به شما میرسد و چنین هم کرده بود...»

میس میرزا آقا خان کرمانی از دسایسی که سفیر ایران در اسلامبول علیه او به راه انداخته سخن می‌گوید و از وضع آشفته حکومت ایران و اشتباهات سیاسی زمامداران عثمانی می‌نویسد: «حکومت ایران حداکثر بیش از دو سال دوام نخواهد کرد... هیچ سال نیست که صد هزار نفر مردم با استطاعت ایران به اطراف فرار نکنند، نود هزار نفر جمعیت شهر کرمان از ده سال به این طرف به سی هزار نفر رسیده، آن هم کسانی که قوه حرکت ندارند. در تمام ممالک ایران چیزی که خیلی تولید می‌شود، فقط گداست. از تبریز و تهران که بگذرید، یک نفر آدم نمی‌تواند در عرض دوسه روز هزار تومان پول نقد راه بیندازد... طلا ابداً وجود ندارد. نقره خیلی کمیاب، پول رایج بازار فقط مس است. معاملات تجارتی از قبیل ابریشم، پنبه و تریاک به واسطه عدم استطاعت مالک و متفرق شدن عملجات سزارع، از قرار ده تا پنج، روبه کاستن نهاده، حیوانات شاخدار از قبیل گاو و گوسفند در داخل مملکت از ده سال به این طرف نصف شده... مردم شیراز و پشت کوه و کردستان و کرمانشاهان همه در هند و عراق عرب متفرق‌اند، اهالی آذربایجان همه در قفقاز و اسلامبول به سر می‌برند... جایی که حال بزرگان و امرا این

باشد، فقرا چه خواهند بود... تجار ایران که با خارجه سروکاری داشتند، از وقت شکستن قیمت پول ایران، آنها هم همه ورشکستند. تجارت ایران با خارجه بعد از این به کلی قطع خواهد شد و جز ضرر چیزی نخواهد داشت.»^۱

در ضمن اسناد و مدارک مأسورت امین الدوله چنین سی خوانیم:
لخت کردن چا پار دولتی
 «پاره‌ای کاغذ در ۱۴ و ۱۵ شهر ذی حجة الحرام از منزل دماوند به شما و عالیجاه حاجی میرزا احمد خان و میرزا سلیم خان نوشتم و پاکت کرده پیش شما فرستادم که بخوانید و زود پاکت‌های اسبابول را با چا پار حاصل همان پاکت‌ها روانه ترابوزان نمایند از اتفاقات چا پار به باغستان شهر تبریز که میرسد هفت نفر سوار بر سر او ریخته او را لخت کرده کاغذهای او را از او می‌گیرند.

خدا عالم است که چا پار راست گفته باشد، یا خودش از کسی گول خورده باشد و پول گرفته باشد و پاکت‌ها را داده باشد و این بازی‌ها را بیرون آورده باشد بعد از آنکه آن خبر رسید گفتیم آن کاغذها را سجداً نوشتند و همه را باز پیش شما فرستادم.»^۲

در ضمن کتاب اسناد و مدارک مأسورت امین الدوله تشویق و **در باره انعام و مجازات** تشبیه چا پار قابل توجه است: «همین چا پار که وارد شد باید **چا پار**

انشاء الله تعالی از امروز که ۲۱ ربیع الثانی است تا شانزده روز بر حسب قراری که داده شد اسبابول نزد شما بیاید و معطل نشود و در اینجا هشتاد تومان عوض خرج و کرایه عرض راه تا آنجا داده شد اگر در شانزده روز به آنجا آسد و پاکت‌های سرسولی را بی‌عیب و صحیح و سالم بعون الله تعالی رسانید ده تومان شما به او انعام می‌دهید و پنج روز هم او را در آنجا نگه میدارید زیاد اذن ندارد بماند جواب کاغذها را زود به او داده روانه خواهید کرد، و همین نوشته را هم، به او خواهید داد و خواهید نوشت که در سر همان وعده به آنجا وارد شده است همین که انشاء الله تعالی باینجا وارد شد من هم به او ده تومان انعام خواهم داد والا شانزده روزه به آنجا وارد نشود صد تا چوب باو باید بزنید، بعد از آمدن اینجا منم به او صد تا چوب خواهم زد، اینها در صورتی است که بی‌سبب و بی‌جهت معطل شود، اگر خودش اهتمام در زود رسیدن به آنجا نماید، لکن بجهت واپور در ترابوزان معطل شود و از حافظ آقا کاغذ داشته باشد معذور است لکن باز باید هر چه ممکن است در زود رسیدن نزد شما سعی باشد. فی ۲۱ شهر ربیع الثانی ۱۲۷۳.»^۳

تلگرام عین الدوله به صارم السلطنه: به عمدة الاسراء العظام صارم السلطنه، چنان که در جواب علما و معارف اردبیل اظهار شده، ما بندگان حضرت اقدس و الاروحی فداء، محض ترحم و تفضل و قبول استدعای عاجزانه آنها، حکومت آنجا را تغییر داده از همین روزها حاکم دیگری مشخص و مأسور خواهند فرسود. و فعلاً شما خودتان را در نیابت حکومت آنجا

۱. مجله پردیهای تاریخی، سال پنجم، شماره ۱، ص ۲۲۱ به بعد.

۲. مجموعه اسناد و مدارک فرخ‌خان امین الدوله، قسمت اول بکوشش اسفندیان و قدس‌الله درشنی زمفرالو، ص ۱۱۳.

۳. اسناد و مدارک مأسورت امین الدوله، قسمت اول، ص ۱۹۴.

متکفل دانسته با کمال اقتدار مشغول لوازم انتظام اسور کلیه شده، نهایتاً اهتمام را به عمل آورید و مسلماً بدانید که اگر بقدر ذره‌ای بی‌نظمی واقع شود، مسئول هستید و پوست از کله شما خواهد کمند. عین الدوله.^۱

پست سفارشی و تدبیر مجاهدین: در سنه ۱۳۲۶ هـ، در حدود ماه شعبان یا رمضان که انقلابیون تبریز در تحت قیادت ستادخان سردار سلی، با مستبدین و نیروی اعزازی محمد علی شاه سی‌جنگیدند، یکی از بزرگترین دشمنان مشروطه شجاع نظام، حاکم سرنند بود که در همان شهر خودش قوای مهیا کرده راه تبریز به جلفا را بسته بود. برای رفع این دشمن خطرناک، انقلابیون در تبریز چاره‌ای اندیشیدند و به کمک مجاهدین گرجی و تصدیی شادروان حیدر خان عمو اوغلی بسته‌ای محتوی سواد سفنجره ترتیب داده و با سیم و نخ بسته به وسیله پست سفارشی از تبریز برای شجاع نظام فرستادند. و قبلاً مراسله‌ای به نام یکی از تجار مستبد تبریز برای شجاع نظام نوشته فرستادند یعنی مکتوب را از قول آن شخص جعل کردند. در آن مراسله به شجاع نظام نوشته شده بود که: «چون در تبریز رجاله و مفسدین مشروطه طلب طغیان و تسلط پیدا کردند، در عالم دوستی که با جنابعالی در میان است، جواهرات قیمتی خود را در یک بسته ترتیب داده، همین روزها با پست سفارشی خدمت شما خواهم فرستاد. امیدوارم در مقام لطفی که با بنده دارید، آنها را صحیح و سالم محفوظ نگاه دارید که بعد از خوابیدن فتنه‌ها، به من مسترد دارید.» شجاع نظام سخت خوشوقت شد؛ چون بسته سفارشی به او رسید، خودش در حضور پسرش شروع به پاره کردن بنده‌های بسته کرد. به مجرد پاره کردن بندها، سواد محتوی بسته به شدت سفنجر شد و نه تنها شجاع نظام و پسرش را کشت، بلکه اسباب خانه را تکه و پاره کرد. مرحوم حیدرخان، قبض سفارشی پستخانه را که بموجب آن بسته را از پستخانه تبریز گرفته بود، عیناً به یکی از دوستان خود فرستاده بوده چون این قبض مدرکی از یک واقعه تاریخی است، عین مطلب قبض سفارشی ذیلاً درج می‌شود.^۲

اداره پست ایران

اداره پست	بارنامه نمبر ۲۵۴۴۹
دریافت شده از آقای سیدرضا	
یک بسته امانت مشروح ذیل را برای آقای شجاع نظام	
در مرند.	
علامت	
قیمت	
وزن	
محتوی	
حقوق دریافتی	قران
	شاهی
	بتاریخ
	شیخ خیام رضا
	رئیس دفتر

۱. اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلستان، پشین، ص ۵.

۲. مجله یلما، تیرماه ۱۳۳۱، ص ۱۷۵.

وسایل خبری در عهد جدید

در یکی دو قرن اخیر، ترقیات و اکتشافات فنی موجب انقلاب بزرگی در وسایل خبری گردید. دوورژه دانشمند فرانسوی در این باره می‌نویسد: در زمینه اخبار و اطلاعات، ترقی فنی نتایج سیاسی بسیار مهمی دارد. اختراع فن چاپ یکی از عوامل تعیین کننده حیات علوم و هنرها یعنی رنسانس^۱ و اصلاحات مذهبی و سوچ آزاداندیشی بود که سرانجام به انقلاب فرانسه منجر شد. پیدایش مطبوعات در سده گذشته، در توسعه دموکراسی سهم فراوانی داشت. برای نشان دادن اهمیت سیاسی مطبوعات بود که بر آن نام «رکن چهارم» نهادند. امروز مطبوعات شنیدنی (رادپو) و مطبوعات دیدنی (تلویزیون و هفته نامه‌های مصور) به همان اندازه مؤثرند که مطبوعات نوشتنی. آنها نیز جزو رکن چهارمند... معمولاً در حکومت‌های استبدادی، وسایل خبری توده‌گیر در انحصار دولت است... دولت معمولاً در دست طبقه یا دسته‌ای اجتماعی است و از تبلیغات برای درهم کوبیدن نفوذ دیگر دسته‌ها و طبقات استفاده می‌شود... بالعکس در حکومت‌های دموکراتیک، وسایل خبری در انحصار دولت در نیامده است... و وسایل خبری همچون تعدد احزاب سیاسی، یکی از عناصر و وسایل بیداری افکار و روشن شدن حقایق سیاسی است. بقول دوورژه هنگامی که هیچ صدایی برای مخالف‌گویی شنیده نمی‌شود، دروغ‌گویی آسان است. ولی هنگامی دروغ‌گویی بسیار دشوارتر است که صداهای دیگری به گوش برسد. در یک نظام خبری که بر پایه آزادی فعالیت اقتصادی و رقابت بنا شده باشد، مخفی کردن حقیقت بسیار دشوار است. با این حال... نه در اتحاد جماهیر شوروی می‌توان روزنامه‌ای یافت که از سرمایه‌داری دفاع کند، و نه در ایالات متحده آمریکا روزنامه‌ای که از کمونیسم هواداری کند...

با این حال دوورژه از بیان این حقیقت خودداری نمی‌کند که... نظام خبری سرمایه‌داری به چیزی می‌انجامد که می‌توان بر آن «تحقیق» مردم نام نهاد. افراد را در جهانی کودکانه با سطح فکری بسیار پایین زندانی می‌کنند. برای توسعه افسانه‌های عاشقانه، فراهم آوردن اخبار هیجان‌انگیز... به جیب مؤسسات مطبوعاتی، رادپو، تلویزیون پول سرازیر می‌کنند. می‌توان شیوه‌های تحقیق دیگری از قبیل سینما و ورزش برای انحراف افکار عمومی برشمرد. کمونیست‌ها می‌گویند که این شیوه‌ها آگاهانه طرح شده‌اند و سرمایه‌داران بطور ارادی از مطبوعات عشقی... ماجراهای ورزشی و سینمایی استفاده می‌کنند تا استثماری را که به مردم تحمیل می‌کنند از یادشان ببرند و اراده طغیان ایشان را فرو بنشانند...^۲

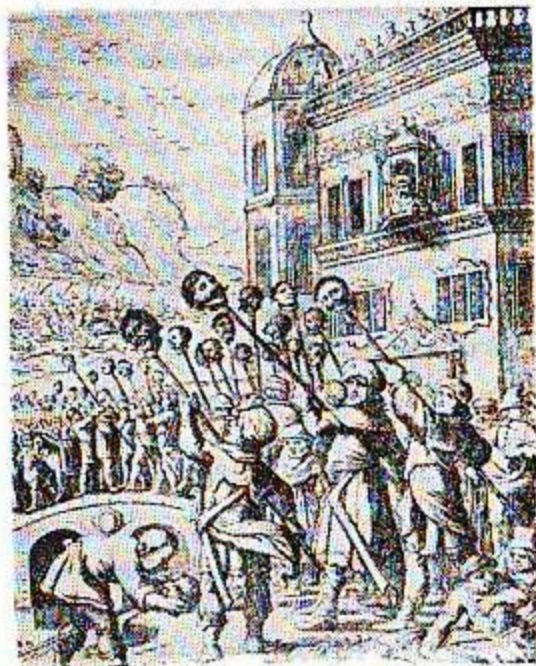
1. Rennaissance.

۲. اصول علم سیاست، ترجمه دکتر ابوالفضل قاضی، استاد دانشکاه، پیشون، ص ۷۱-۱۶۴ (با اختصار).



www.Bakhtiaries.com

۷. دیوان عرض سپاہ یاوزارت جنگ



میدان جنگ در قرون وسطی

بعد ازدیوان
سازمانهای نظامی در
وزارت، که
قرون وسطا
سرکز و
کانون فعالیتهای سیاسی مملکت به
شمار می رفت، یکی از مهمترین دیوانها،
دیوان عرض لشکر بود، که دوام و ثبات
وامنیت و آرایش کشور درگرو سازمان
آن بود. در رأس قوای نظامی سردی
به نام «عارض لشکر» یا صاحب الجیش
قرار داشت، که زیر نظر امیر یا سلطان،
مسئول حفظ امنیت در سراسر کشور
بود، همان طور که دیوان استیفاء
معرف وضع مالی و حیات اقتصادی
کشور بود، دیوان عرض سپاه نیز از
قدرت نظامی مملکت حکایت می کرد،
ودوام و بقا سلسله ها با وضع عمومی

این دیوان بستگی داشت، رضایت و آمادگی سربازان و همکاری و صمیمیت سران سپاه با پادشاه
وقت، میتوانست فکر استقلال طلبی، و انگیزه گریز از سرکز را از سر قنودالها و زورسندان و
ایلات و عشایر به دور کند و آنان را به اطاعت نسبی از حکومت مرکزی محکوم نماید.
راجع به طرز سربازگیری در ایران قبل از اسلام و بعد از اسلام مطالبی در منابع مختلف
بچشم میخورند از جمله فردوسی می گوید:

به هر جستی در، پسی آهوشدی
بدان ناسور بارگاه آسودی
بیساراستی کساخ و ایوان او

چو کودک ز کوشش به نیرو شدی
ز کشور به درگاه شاه آسودی
نوشتی عرض نام و دیوان او

معمولا فرزندان طبقات ممتاز پس از مدتی کار آسوزی و تمرین در سواری و تیراندازی و دیگر
فنون جنگی استاد می شدند و به مرتبه افسری می رسیدند و کشاورزان و پیشه وران بعنوان سرباز

در جنگها شرکت می جستند فقط ایلات و عشایر به اقتضای محیط زندگی غالباً با حمله به شهرها، به جنگ و غارتگری میپرداختند و بیش از مردم شهرنشین، آمادگی جنگی داشتند. نیروی نظامی آن ایام را سوارنظام و پیاده نظام تشکیل می داد. این دو صنف با سلاحهای مختلفی مجهز بودند. استاد همایی در تاریخ ادبیات خود به سلاحهای ایران در دوران بعد از اسلام اشاره می کند و مینویسد: «از جمله صنایع ایرانیان این دوره (عهد خلفای راشدین و اسویان)، ساختن آلات و ادوات از قبیل شمشیر، خنجر، تبر، تبرزین، خود، سپر، زره، کمان و همچنین آلات قلعه گیری مانند منجنیق و غیره بوده است. مخصوصاً در خراسان شمشیرهای خیلی خوب می ساختند و آلات جنگی عرب قبل از اسلام منحصر بوده است به شمشیر، نیزه، کمان و سپر. عربان تدابیر جنگی را از ایرانیان آموختند و یاره بی از اسلحه پیکار نظیر زره، خنجر، نیزه و تبرزین به وسیله ایرانیان به دست آنها رسیده است. مخصوصاً آلات مهم قلعه گیری را مانند منجنیق، کیش و دیابه (برای خراب کردن قلعه) را به راهنمایی و تقلید ایرانیان یاد گرفتند. اولین خندق که برای جنگ تعبیه شد، خندق مدینه در جنگ اعراب بود و در سال پنجم هجری، که سلمان فارسی به سپاه مسلمانین آموخت. و معروف این است که منجنیق را عرب در اواسط قرن اول هجری به راهنمایی و تقلید از ایرانیان یاد گرفته و به کار برده است. منجنیق اقسام گوناگون دارد و برای تیراندازی و سنگ باران و نفت پرانی و امثال آنها به کار می رفته و حصارهای محکم را با آن خراب و دشمن را تیرباران می کردند و اماکن را به وسیله آن می سوزاندند. کیش و دیابه مانند منجنیق وسایلی برای قلعه گیری به شمار می رفتند.»^۱

روحیه سربازان در جنگ: آمادگی روحی و فکری در پیروزی سپاهیان، از دیر باز عامل مهمی به شمار می رفته است. در جریان نخستین پیروزیهای اعراب، سربازان ایرانی همبستگی، روحیه و نیروی مقاومت دیرین خود را از کف داده بودند. و این معنی بخوبی از گفتار «مثنی» استنباط می شود؛ مثنی گفت: همانا که من با عرب و عجم در زمان جاهلیت نبرد نموده ام، به خدا قسم که نبرد با صد تن از فارسیان در عهد جاهلیت، برای من دشوارتر از نبرد با هزار تن از عرب می بود. و امروز بالعکس، نبرد من با صد تن عرب، سخت تر از پیکارم با هزار تن از عجم است. خداوند متعال، بزرگواریشان را از میان برد و جمع آنان را از هم گسیخته و ناتوان گردانید، از کثرت سپاهیان نشان نهراسید، و از لوازم جنگی ایشان بیمناک نشوید. مواویق تاریخی نشان میدهد که اعراب قومی صحرائنشین و پرتوان و سخت کوش و از دیرباز، با جنگ و غارتگری سائنوس بودند، پس از قبول اسلام نیز آنان جنگ و جهاد را بر هر کار و کسبی ترجیح میدادند. این حدیث از بیغمبر نقل شده است که افضل اسباب الکسب لجهاد ثم التجاره^۲ (هندیه ۳۴۹/۵).

طبری ضمن توصیف نبرد خونین قادسیه، بار دیگر وضع رقت بار و روحیه اسفناک

۱. جلال همایی، تاریخ ادبیات ایران، تهران، ۱۳۴۰، ج ۲، ص ۳۵۲.

۲. محمد حریر طبری، تاریخ الرسول والمملوک، ترجمه ساذق نجات، ص ۳۱۹.

۳. نه شرقی، نه غربی، انسانی، اردکتر زهرن کوب، ص ۴۲۶.

سربازان ایرانی را کہ در اثر فساد و تن آسانی زمامداران و فقدان رہبری صحیح، ارزش نظامی خود را از دست داده بودند در کتاب گرانقدر خود بیان می کنند.

در حقیقت آخرین سلاطین ساسانی در اثر ظلم و تبعیض، و ادامه دادن به جنگهای داخلی و خارجی، و تحمیل مالیاتهای سنگین بہ اکثریت مردم، حیثیت و اعتبار اجتماعی خود را از کف داده بودند. بہ این ترتیب دولت و حکمرانان نمی توانستند بہ رہبری و اداره کشور ادامه دهند. و از طرف دیگر اکثریت مردم، کہ در زیر فشار بیدادگری زمامداران، و حدود و قیود طبقاتی خسته و فرسوده شده بودند نمی خواستند بیش از این حکومت فرمانروایان فاسدی را کہ حاضر بہ هیچگونه گذشتی بہ نفع اکثریت نبودند، تحمل نمایند. این فئود در تاریخ بیہق وضع اکثریت مردم را در آن ایام یادآور می شود: «... اکاسره (مقصود آخرین شہریاران ساسانی است) ظلمہ بودند سگر نوشیروان و در عهد اکاسره هیچ رعیت زہرہ نداشتی کہ طعاسی نیکو و لذیذ پختنی یا جامہ پسا کیزہ دوختی یا فرزند را علم و ادب آسوختی یا ستور گرانمایہ داشتی...»^۱ از این جملات کوتاه میتوان بہ محدودیتہای طبقاتی در آن ایام پی برد. مغیرہ سردار عرب می گوید ایرانیان کہ صمیمیت و ایمان خود را از کف داده بودند، در جنگ نہاوند... خود را ہفت نفر ہفت نفر بہ یکدیگر بستہ بودند و می گفتند: ہر کس از ما روی گرداند، این خارو خاشاک آہنیں، او را از پای در می آورد. مغیرہ ہنگامی کہ کثرت تعدادشان را دید گفت: شکستی چون امروز ندیدہ ام... مسلمانان بہ مشکلات فوق العادہ ای دچار گشتند. ایرانیان چون صبر و بردباری ما را دیدند و یقین کردند کہ ما پافشاری می کنیم، روی بہ فرار نہادند. در اثنای فرار می دیدیم کہ یک تن از آنان می افتاد و ہفت نفر دیگری کہ خود را بہ یکدیگر زنجیر نمودہ بودند، بر او می افتادند و ہمگی بہ قتل می رسیدند...^۲ با این گفتار ظہری نشان می دہد کہ تا سربازان، ہدف، ایمان و سازمان نداشتہ باشند، در نبرد با دشمن پیروز نہاوند شد و اعراب چنان کہ در جلد دوم بیان کردیم، بر خلاف ایرانیان تنہا بہ نیروی ایمان مجہز نبودند بلکہ علل و عوامل اقتصادی آنان را بہ جنگ و جہانگشایی تشویق می کرد. و ہمین عوامل مہمب اساسی موفقیت آنان بود.

فردوسی ہنگام بحث از طبقات مختلف مردم از نیساریان یعنی سپاہیان کہ حافظ کشورند بہ نیکی یاد میکند.

صفی بردگر دست بنشانند	ہمی نام نیساریان خواندند
کجا شیر سردان جنگ آورند	فروزندہ لسنشکر و کشورند
کز ایشان بود تخت شاہی بجای	وزایشان بود نام مردی بیای

رستم در جنگ با تورانیان سربازان را از ہزیمت و نا مردی بر حذر میدارد و عواقب ننگین اینکار را بہ آنان گوشزد میکند:

بجان و سر شاہ و خورشید و ماہ	بخون سیاوش بایران سپاہ
وگر ناسداری ز ایران زمین	ہزیمت پذیرد ز سالار چین
نہیند مگر داد، پا بند و چاہ	بسر بر نہادہ ز کاغذ کلاہ

طرز مقابله با دشمن: از روزگار قدیم رزندگان قبل از جنگ آلای فرام می کردند که «سازکاررازه خوانده می شد، و با استفاده از درفشها، بندها و رایات جنگ، برای تهییج احساسات سربازان به نواختن طبل و زدن نایها و بوقها و کرناها می پرداختند.

اعراب هنگام جنگ یک نفر را که آوازی مؤثر و دلنشین داشت، پیشاپیش سپاه به خواندن سرود و آوازی می گماشتند تا سربازان به هیجان آیند و به دشمن حمله کنند. مسلمین در آغاز کار از نواختن طبل و دمیدن در نایها خودداری می کردند، ولی بعدها این روش را از ملل متدین فرا گرفتند... ابتدا که جنگ آوران از هم دور بودند، با تیروکمان و بعد از آن که قدری به هم نزدیک می شدند، با نیزه، و پس از آن با شمشیر و گرز، دست آخر دست در گریبان با خنجر و دشنه و خشت و امثال آن جنگ می کردند. اسدی در گشتا سپنامه می گوید:

دولشکر نهادند دلها به برگ	ببارید تیر از دو سو چون تگرگ
چو بد جنگ چندی به تیر خدنگ	پس از تیر با نیزه کردند جنگ
پس از نیزه زی تیغ کین تاختند	پس از تیغ کشتی به هم ساختند
زده دست از کسینه بسریگدگر	یکی در گریبان، یکی در کمر
به دشمنه یکی گشته سینه شکاف	به خشت آن دگر باز دریده ناف

فردوسی میدان کارزار را چنین تصویر می کند:

همه مردم دژ خبر یافتند	سوی رزم بدخواه بشتافتند
زیس دار و گیرو زیس موج خون	تو گفתי شفق ز آسمان شد نگون
تهمتن به تیغ و به گرز و کمند	سران دلیران سراسر بکند
دولشکر بسان دو دریای چین	تو گفתי که شد جنب جنبان زمین
ز آواز اسبان و گرد سپاه	نه خورشید پیدا نه تابنده ماه
درخشیدن تیغ الماسگون	سنالهای آهار داده بخون

در میان شهریاران افسانه بی نخست	جمشید اسباب و لوازم جنگ را می سازد:
نخست آلت جنگ را دستبرد	در نام جستن به گردان سپرد
به فر کسی نرم کرد آهنا	چو خود و نره کرد و چون جوشنا
چو خفتان تیغ و چو برگستران	همه کرد پیدا به روشن روان

استاد نفیسی ضمن تاریخ خاندان طاهری به سازمان نظامی آن ایام اشاره می کند و می نویسد: «لشکریانی که خلفای بغداد در این دوره به کار می گماشتند، سربازان مزدوری بودند که بیشتر از طوایف مختلف ایران اجیر می کردند؛ و نام سه طایفه از ایشان مخصوصاً در تاریخ مکرر آمده است. نخست «گیلها» یا مردم گیلان که به سپرداری یعنی جنگهای دفاعی معروف بودند. و پس از آن «دیلماها» مردم دیلمستان که در نیزه اندازی و زوبین اندازی یعنی جنگهای تعرضی و حمله شهره بودند و سپس «کردان» نواحی مختلف ایران.

وضع سپاهیان

در جنگ‌هایی که در همین دوره افشین با باهک خرم‌دین در آذربایجان کرده است، مخصوصاً سکر از فرغانیان؛ مردم سرزمین فرغانه که در آن زمان جزو ایران بود، ذکری رفته است. بعدها که... خلفا خویشتن را در خطر دیدند، بیشتر لشکریان مزدور خود را از ترکان غربی و خزران یعنی ترکمانی که در مغرب دریای خزر و ساوراء قفقاز می‌زیستند اختیار کردند و ایشان را بر ایرانیان برانگیختند.

سلاح‌های جنگی بهترین اسلحه‌ای که در آن زمان به کار می‌رفت، در ایران ساخته می‌شد. چنان‌که سپرگیلی و نیزه و زوبین دیلمی معروف بود و نیزه‌های خوب را در شهر خط در بحرین امروز که جزو خاک ایران بود می‌ساختند و نیزه خطی می‌گفتند. بهترین کمانها را نیز در شهر چاچ یا شاش در اقصای مشرق ایران می‌ساختند. و بهترین تیرها از چوب خدنگ بود که در ایران می‌روئید، و نیز از چوب درخت توژ کمانهای خوب می‌ساختند.

اصولی که در لشکرکشی معمول بود، همان اصولی بود که از سالیان دراز ایرانیان نهاده بودند، چنان‌که برای کوبیدن دژها و باروها وسایل جراثقالی و قلعه‌کوبی ایرانیان را به کار می‌بردند که باره کوب می‌گفتند و بافتی که در ایران به عمل می‌آمد حصارهای دشمن را آتش می‌زدند. و نفت‌اندازان ایرانی که به تازی «نفاط» می‌گفتند، درین کار ورزیدگی خاص داشتند. و نیز کمانی بزرگ بود که با آن تیرهای پی‌درپی می‌انداختند و ایرانیان به آن «تیر تخش» می‌گفتند. وسیله دیگری که از ایرانیان آموخته بودند، خشت‌اندازی بود که خشتهای بزرگ را با وسایل جراثقالی برای خراب کردن دیوارهای دژها و باروها بکار می‌بردند.

انواع مختلف تیرهای یک‌شعبه و دو‌شعبه و سه‌شعبه ساخت ایران در کار بود و تیرها، اشکال مختلف داشت که ایرانیان اختراع کرده بودند مانند «پیکان» و «پیلک» و «ناوک» و «خدنگ». اقسام گرزهایی که به کار می‌بردند، گاور و پیلسته و مهره و خابسک و پتک و دبوس، و اقسام اسلحه برنده چون تبر و تبرزین و دشنه و خنجر و شمشیر و تیغ و ناخچ و زوبین بود. و نوعی از نیزه که آن را خشت و نوعی دیگر را خدنگ می‌نامیدند. قسمی از سپر چرمین نیز معمول بود که به آن درقه می‌گفتند. و انواع کمانها به کار می‌بردند که نوعی از آنها چرخ و نوعی دیگر را کمان مهره می‌گفتند و با آن گلوله‌های گردی که در میان آن‌گرده‌ای از فلز جا می‌دادند، و به آن فندق می‌گفتند و به زبان تازی «بندق» گفته‌اند. نوعی دیگر از کمان را کمان گروهه می‌نامیدند که با آن هم گروهه یعنی گلوله می‌انداختند. تیرها را در ترکش می‌گذاشتند.

آنچه در میدان جنگ می‌پوشیدند نیز تنوع بسیار داشت و عبارت بود از خود و ترک و گبر و زره و جوشن و خفتان و برگستوان و رویینه و کژاکنده و دستوانه و بازوینده و چهار آیینه و چهار بروجامه زیر. زره را غلاله می‌گفتند. برای تحریک لشکریان در میدان جنگ شیپور و نای رویین و گاودم و رویینه خم و دهل می‌زدند. آدایش قوا نیز در میدان جنگ سامان خاصی داشت که بیشتر از آن را از ایرانیان تقلید کرده بودند.

لشکریان را که در دو سوی میدان می ایستادند جناح می گفتند. آنها را که در راست جای می گرفتند میمند و آنها را که در چپ جایگزین می شدند، میسره و آنها را که در وسط می ماندند قلب می نامیدند. و آنهایی را که در اطراف برای پشتیبانی می گماشتند کتیبه می گفتند. کسانی را که از پیش به جلو می فرستادند، طلیعه می نامیدند و ایرانیان این کلمه را طلایه تلفظ می کردند و لشکریانی را که در عقب می گماشتند ردیف یا پس نشین می گفتند.

در اطراف میدان جنگ جاسوسان می گماشتند و برخی از آنها را حتی تازیان دیده بان می گفتند. و این کلمه را از زبان فارسی گرفته بودند و کسانی را که در بالای بلندیاها برای نگاهبانی می گماشتند، و به فارسی کوهبان می نامیدند، به زبان تازی کوهپانیه می گفتند.

در گرداگرد میدان جنگ حسک یعنی آهنهای نوک تیز می ریختند. در میدان های وسیع اراده های جنگی به کار می بردند و این کلمه را از فارسی گرفته بودند و به زبان تازی «عراده» می نوشتند. دسته کوچکی را که مأسور می کردند «جریده» می گفتند.

در میدان جنگ از لهو و لعب خودداری نمی کردند و چنگ و رباب و جلاب و شکر و شراب به کار می بردند گاهی نیز زنان خود را با خود به میدان جنگ می بردند، مردم سر راه خود را بی دریغ اسیر می کردند و حتی کلمه برده فارسی را معرب کرده «بردج» می گفتند و در این مورد به کار می بردند. و گروهی را در اطراف خود می گماشتند که راه را از جاسوس و دزد پاسیانی کنند. و به زبان تازی آنها را نفضیه یا نفضیه می گفتند. هر چه از مال مردم در سر راه نمود می یافتند، به بهانه این که مال کافران است می گرفتند، و چهار یک آن غنایم سهم فرمانده لشکر بود. حتی وی پیش از آن که لشکریان را شرکت دهد، آنچه را که خود می پسندید بر می داشت، و به آن «صقیه» یا صفی می گفتند و روز غارت را «یوم الصباخ» اصطلاح کرده بودند.

لشکریان همیشه بیرق و زایت سیاه که علامت خاندان بنی العباس بود، برمی داشتند و حتی روی رایت های بزرگی به تقلید از ایرانیان قدیم، تصویر عقاب می کشیدند و آن رایت را «عقاب» می گفتند. گذشته از لشکریان مزبور که آنها را «سرتزقه» می گفتند، لشکریانی بودند داوطلبانه به جنگ می رفتند و آنها را طوعه می گفتند. و کسانی را که یک غده مزدور با خود به میدان جنگ می بردند «مجنده» یا متجنده می گفتند.

در راهها از لشکرگاه تا پایتخت، کسانی را می گماشتند که خبرهای مهم را هر چه زودتر به دربار برسانند و هر فرسنگ یک تن مأسور این کار بود که خبر را به کسی که در فرسنگ بعد ایستاده می رسانید و گاهی به سرعت فوق العاده این خبر به خلیفه می رسید. چنان که هنگام گرفتاری بابک خرم دین، این خبر را از راهی کسه معمولاً دو ماهه می رفتند، چهار روزه به بغداد رسانیدند... سپاهیان را بنا بر روش ایران سامانی و روسیان به دسته های ده و صد و هزار تقسیم می کردند. فرمانده ده تن را «عارف» و فرمانده صد تن را «نقیب» یا خلیفه فرمانده هزار تن را «قاید» و فرمانده ده هزار تن و بیشتر از آن را، «امیر» می گفتند.

در سرزها که آنها را «ثغور» یا عواصم می گفتند برج و باروهای این ساخته بودند